

تربیت شخصیت در جوانان

و شرط حصول آن

بقلم آقای دکتر رضا زاده شفق

شالوده تمدن هر جامعه وجود افراد است که شخصیت داشته باشند. شخصیت عبارتست از عزت نفس و استقلال فکر و مؤثر بودن در جامعه. هر فرد باید خودش را در یک جامعه صاحب آبرو و شرافت حس کند و بداند که او را آدمی میدانند و او دارای حقوق و اختیارات و احترام و مرتبه است همچنین باید دارای فکر آزاد بوده و صاحب نظر و عقیده باشد و در مسائل باخاطری بی شائبه تامل کند و بدون ترس و تقلید و ریا از راه خلوص و صمیمیت و غور نماید و نظر خود را در مصالح شخصی و خانواده و جامعه بتواند ظاهر سازد. فکر و عقیده سودمند تنها محصول آزادی است. اگر افراد جامعه با غرضی یا ملاحظه‌ای یا مسابقه‌ای شروع فکر کنند معمولاً افکار آنها کم عمق و ناپخته و بی ارزش بازمی آید. فکرهای میوه‌دار تنها فکرهایی است که با استقلال و اجتهاد شخص فکر کننده به حصول می‌یونند یعنی صبغه ابتکار داشته باشد و در نتیجه تقلید و تشبه ظهور ننماید. میتوان گفت مال منزل آنها بی هستند که در ذهن افراد آنها یکمشت افکار معمول و اصول منقول جا کمست و هر وقت فکر کنند شالوده آن فکر از همان اصول معمول است و این افراد در واقع فکر نمیکنند بلکه ذکر و تکرار می کنند. برای مثال ازین نوع حیات ذهنی میتوان روحیات قرون وسطای اروپا را در مد نظر آورد که عصرها در آن دبار افکار جمع و عقاید معمول و نظریات عامه رایج بود مخصوصاً در مدارس هم همان افکار تلقین و تدریس می شد و کتب معین تا بیتی بکار میرفت و کسی خودش و برای خودش فکر نمی کرد بلکه همواره در حدود معمول و بسبب منقول اعمال نظر مینمود. مورخین میگویند در قرنهای ششم تا هشتم میلادی در تمام اروپا شاید دوسه تن وجود نداشت که مستقلاً برای خودشان فکر کنند بلکه همگان در تفکر مقلد صرف بودند و ابتکار نداشتند!

روح ملتی که افراد آن شخصیت ندارد اسکالی و ضعیف و ناز و مبهم و در تضاد ذات حیات زبون و بیچاره و ناکام است. در هر جامعه که شخصیت نباشد قوام و دوام امور تنها با وجود یک یا چند شخص قوی دست توانا ممکن است و تا آن شخص هست ترقی میسور است و همینکه او در گذشت دوره رفاه سپری شده و بدبختی و پریشانی رومیدهد و آبادیهای موقت بار دیگر رو بویزانی مینهد.

آمدن و گذشتن مردان توانا و شایسته در محیطی که شخصیت و استقلال نظر در آن نیست بیشتر بآمدن و گذشتن کشتیهای بزرگ از دریاچه‌ای کوچک شبیه است که با وجود آن سطح دریاچه بلند می شود و موجی حاصل می گردد و حر کتی و جنبشی مشهود می شود ولی رفتن کشتی همانست و باز گشت امواج و فرودنشستن آب همان و تنها چند قدم ساحل که از موج موقت تر شده بود کوتاه زمانی طراوت نشان میدهد و بعد زایل میشود.

جامعه نالایق قدر و قیمت اشخاص نابغه بزرگ را نمیتواند درک نماید و بعد از رفتن آنها شاید خسران غیبت و زیان هجرت آنها را بحسرت دریافته آنگاه بزبان حال گوید:

از دوری توجانا دانی چه ماند بر دل از کاروان چه ماند جز آتشی بمنزل!

ترقیات هر دوره از دور حیات ملتی برای اینکه پایدار باشد باید داخل حیات و روح افراد آن مات گردد و صاحبان اراده و شخصیت در آن تربیت یابند تا آنها مانند عمارات محکمی که سبک صنعت هر عصر را قریباً حفظ نموده و ماضی را بآنی ربط می کنند حامل و نگهدارنده و نماینده و مظهر واقعی تمدن جامعه گردند و تاریخ جلال و کمال آنرا ادامه دهند.

این نوع تربیت از خانواده شروع نموده و در مدرسه وسعت و استحکام یافته و در جامعه بکمال میرسد، پس خانواده و مدارس و جامعه هر سه آموزگار افرادند و اهمیتی بسزا دارند.

خانواده باید بچه را از همان اوان صباوت دارای شخصیت باریارد. یعنی بچه باید از کوچکی خودش را هم آزاد و هم موظف و مسئول تصور کند. برای حصول این مقصود باید طفل را تا حدی بحال طبیعی گذاشت تا خودش در پیش آمدها راه کمک کردن بخود و حفظ و حراست خود را یاد گیرد. لازم است با فکار و اعمال بچه تا آنجا که زبان آور نباشد احترام گذاشت و او را به فرصت تخطئه نمود و بیجا ابراد نگرفت و بیجهت باندیشه و کار او نخندید و اگر عمل مفید یا سخن سودمندی از او دیده شد آنرا دریافت و در بزرگ داشت آن کوشید تا بچه عملابداند که میتواند منشأ اثر بشود و در صورتیکه قولا و فعلا بتواند فایده ای رساند مورد توجه و احترام خواهد بود.

بدیهی است که تربیت اینگونه روح استقلال هرگز مستلزم پروراندن روح تجاوز و خودپستندی و فضولی و زیاد روی نیست و باید این دو خصالت را از هم جدا داشت.

عمده موقع تربیت این روح در مدارس است و توان گفت مهمترین هدف تعلیم و تربیت همان شخصیت است یعنی آماده ساختن افرادیست که شریف و آزاده و دارای قریحه و نظر و فکر و ذوق بوده و در زندگی فردی و اجتماعی نظراً و عملاً مؤثر گردند.

اساس این سبک تربیت در نخستین مرحله همانا محبت است. مریبان و آموزگاران اگر محبت بجوانان محبت واقعی بی ریاائی داشته و بصیرتی را نیز توأم آن محبت مالک باشند، قطعاً در دلهای جوان و در روش زندگی آنها نفوذ پیدا کرده و حصه بزرگی در پروراندن شخصیت آن ها احراز خواهند نمود.

در مرحله ثانوی تکلیف مریبی و قم نهادن با اقدامات و نظریات جوانان و تقدیر و احترام استقلال آنها و نشکستن عزت و وسست نکردن تصمیم آنهاست.

باید انواع و اقسام فرصتها و بهانهها بدست جوانان داد تا در ابراز شخصیت خود مانند گفتن و نوشتن و هنر نمودن و برآزندگی های جسمانی و روحانی نشان دادن بهر مند گردند و خود تاثیر خود را بدون عایق دیده ذوق و آزمایش نمایند، اگر جوان این آزادی و تاثیر را در خود حس کرد و احترام مریبان و دیگران را هم دوباره خود مشاهده نمود بالطبع حس مسئولیت و وظیفه نیز در خود خواهد دید و درسرخن و کار و کوشش رعایت بحدود را واجب خواهد شمرد. مجالس ادبی و علمی و مناظره و نمایش و تشکیلات و ورزش و خیریه و پیش آهنگی و تأسیس مجله و روزنامه و فعالیت های گوناگون دیگر در مدارس جدید معطوف به همین مقصود است.

خلاصه اینکه مربی باید از طرفی محبت بی‌ریا و بی‌شائبه نسبت به پروریدگان خود داشته و از طرفی در استعمال آن عقل و کیاست و فهم و فراست بکار برد تا نتیجه برعکس ظهور نکند و جوانان آزادی را با تجاوز و خودسری و شخصیت را با کبر و غرور اشتباه نکنند.

نکته‌ای که در این موقع قابل ذکر است اینست که کار جهان مستند با عدل اضرار و شبیه دریافتن آهنگ بین اصوات و تالیف معاش و معاد است و هریچ مسئله را نباید از یک جهت سنجید و از یکسو دید و بهمین قاعده مسئله پرورش حس آزادی و شخصیت در جوانان هم باید از نخستین روزگار رشد و نمو آنها همواره جانب افراط و تفریط را در نظر آورد و حد نگهدارد. مخصوصاً برای اینکه جوانان بمقام شخصیت و آزادی برسند باید نخست حس وظیفه و مسئولیت و احترام حقوق دیگران را یاد گیرند. فرق آزادی و غیر آزادی آن نیست که شخص آزاد هیچگونه مسئولیت نداشته باشد و تمام عالم تابع دلخواه و هوا و هوس او گردد بلکه آنست که شخص آزاد تکالیف آدمیت را خود بخواست خود انجام میدهد و غیر آزاد بزور دیگران.

جوانان باید برای آزاد بودن و شخصیت داشتن از کوچکی در اداره کردن امیال و رام نمودن هوسها و تربیت اراده خود آزمایش نمایند.

چنانکه در فوق اشاره شد این جهان عالم اضرار است و برای رسیدن بآزادی باید شخص حدود و قیود را بشناسد و نفس خود را بحدشناسی عادت دهد. کسی را در اعمال خود آزاد میگذرانند که در موقعش خودش بتواند آزادی خو را محدود نماید. کسی را بیایغ و گلستان راه میدهند که بتواند غریزه تخریب و تملک و تصاحب را در خود لگام کند. چه خوب گفت استوارت میل (St. Mill) دانشمند انگلیسی «اگر کسی نتواند از تصاحب چیزیکه مجاز است خودداری کند ناچار نمیتواند از تصاحب چیزیکه مجاز نیست کف نفس نماید.» برای تأمین تقوی و مقاومت در مقام غلبه شهوت ارتکاب حرام گاهی باید شخص خود را محض آزمایش از لذت جلال محروم کند معنی ریاضت همین است. ترقی فرد و جامعه در اینجهان از یک لحاظ منوط به کف نفس و اجتهاد و بردباری و تحمل برنج است انسان اگر هنگام جوانی در موقع پیش آمدها و فرصت‌های کوچک راه خودداری را آشنا باشد درس کمال می‌تواند آزادی خود را بخوبی استعمال کند و دارای شخصیت گردد. گویند وقتی فلیپوس ۱ پسر اسکندر شنید که اسکندر اسبی وحشی و سرکش را دهنه زرد و رام نمود گفت «فرزند من مقدونیه برای تو کوچک است مملکتی بزرگتر برای خودت پیدا کن.» مقصود این بود که اسکندر در رام کردن اسب سرکش شایستگی نشان داد زیرا یک شرط قدرت قدرت پیش گیری از تجاوز است خاصه تجاوز نفس. کار اسکندر را پدرش نمونه مجاهدت و شهامت گرفت که برای تربیت نفس هم پدر می‌خورد. بهلوان حقیقی کسی است که مغلوب هوسهای شخصی نیست و کوچک نبوده و بانفس کشتی گرفته و فایق آمده است. شخصیت را کسی دارد که نخست بخودش چیره شده. نتیجه (Nietzsche) گفته:

« بهلوانی را که در روح خود داری از خود دور کن! » و نظرتش به شهامت و عزت نفس و حسن تقوی و غلبه به هوسهای پست بی‌ارز است.

راه زندگی مراحل دارد جوانان بحکم تربیتی که اخذ می‌کنند یا بسوی خطر نزدیک تر میشوند و یا رفته رفته از آن دورتر میگردند. برای اجتناب از خطر باید از همان اوایل حیات ورزیده

شد، گویند روزی رانندهٔ يك قطار سرعت در آمریکا ناگهان بحفره ای رسید و دريك آن قطار را نگاهداشت و جان هزاران مسافر را از نو خرید. اهل خبره ازین حضور قلب او متعجب ماندند که هنر هیچ کس نبود زیرا معمولاً در اینگونه پیش آمدهای ناگهان تا مأمور سرازیرا بشناسد آنچه نیابستی بشود میشود. راننده گفت من از بیست سال باینطرف همیشه پیش خود اندیشه میکردم که اگر بناگهان بگودال رسیدم چه باید بکنم و موقع راندن همین حال را پیش چشم مجسم مینمودم.

اینک این حضور قلب و سرعت عمل نتیجه آن ورزش سابق بود!

ژرژف دمستر (Joseph de Maistre) یکی از شهرای معروف مهاجر فرانسه که کنایه شیرین بنام «شبهای سن برتر برک» تالیف نموده، گوید اگر دیدید جوانی سی ساله در مقابل اغوای زن فتانی که او را بیاطل دعوت میکند خودداری کرد بدانید آن جوان در بیچه گی شاید از یک عروسک یا یک پارچه شیرینی صرف نظر نموده و از تصرف آن خودداری کرده است! بلی خودداریهای کوچک اختیاری کاهی انسان را از خطاها و غفات های بزرگ اضطراری محفوظ میدارد و معنی «موتوا قبل ان تموتوا» این است.

خلاصهٔ اینکه تعلیم و تربیت ما باید پرورش دادن آزادی و شخصیت در بین جوانان را نصب العین قرار دهد. یعنی بروز استعداد طبیعی و استقلال و نفوذ عزم و ارادهٔ آنان را فرصت و میدان تهیه نماید و آنها را باظهار نظر و اعمال فکر و اقدام و عمل سوق و عادت دهد.

اساس کامیابی در اینمقصود چنانکه گفته شد گذشته از بصیرت علاقه و صمیمیت و محبت است. مریبان بیعاطفه و بیبدل هر چند دانشمند هم باشند در قلوب جوان تاثیر نخواهند داشت و مؤثر ترین عامل در تربیت شخصیت شخص عربی است نه قول او. بقول ماکس شلر (Max Scheler) حکیم اخلاقی آلمان تاثیر صد قول موافق تاثیر یک عمل نیست. شنیدن کی بود مانند دیدن. پرورش یافتگان و نوآموزان باید در برابر خود مثال و نمونه مشاهده نمایند نه اقوال و نصایح تنها. شکسپیر معروف گفته جهان مانند صحنه نمایشی است و انسان بازیگر است. پس بازیگری در صحنه عالم صنعتی است و آنرا بحرف صرف نمیتوان یاد گرفت بلکه باید آزمایش داشت و سرمشقی در برابر خود دید. باز در بازی ساختگی ممکن است ولی در حیات واقعی ممکن نیست.

دیگر شرط اساسی حصول اینمقصود تربیت اواده است در اطفال و جوانان. اراده و استقلال

تنها از طریق جریان پیدا کردن و عملی شدن رشد نمیکند، بلکه گاهی باید اراده بر ضد مطلوب شخص کار کند و شخص بواسطهٔ محرومیت و خود داری و فداکاری آزموده و توانا گردد. اشخاص صاحب اراده و مجرب آنهائی نیستند که در ادوار و جوانی هر چه خواستند کردند بلکه آنهائی هستند که بسا چیزها میتوانند بکنند ولی نخواستند. در موردش باید بانکاء اراده خود را از مطلوب خاصه از مطلوبی که سائقش هوی و هوس باشد باز داشت و بدین واسطه قوای معنوی خود را تقویت کرد.